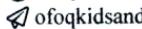


جودی بلوم
ترجمه‌ی پرناز نیری

خُل بازی‌های قند عسل



ofoqco.com



[ofoqkidsandteens](#)



[ofoqkidsandteens](#)

۱

حالا آن عروس خوشبخت کی هست؟

— پیت، حدس بزن چی شده؟

قند عسل این را ازم پرسید، اما صبر نکرد حدس بزنم. خودش
گفت: «فردا عروسی می‌کنم.»

سرم را از روی کارت‌های بیسبالم بلند کردم. تازه پنج سالش
شده بود! با تعجب ازش پرسیدم: «چه بی خبر؟ انگار خیلی عجله
داری؟»

گفت: «نه.»

— خب... حالا اون عروس خوشبخت کی هست؟!

— شیلاتاب من.

تا اسم شیلا را شنیدم، رو زمین ولو شدم و خودم را به غش کردن
زدم و ادای مرده‌ها را درآوردم. کارم آن قدر طبیعی بود که قند عسل

مامان گفت: «واقعاً که پیتر! شورش رو درآوردی. داری زیاده روی می‌کنی!»

به شکمم چنگ انداختم و نالیدم، اما مامان بهم توجه نکرد و به حرفش ادامه داد: «تاب من، همون پدر شیلا بود که پیشنهاد داد تو ماین با هم یک ویلا اجاره کنیم.»

قندعل با آواز خواند: «میم-الف-ی-نو، می شه ماین.»

مامان نگاهش کرد، اما مکث نکرد و ادامه داد: «این ویلا درست چسبیده به ویلاییه که اون ها برای تعطیلات شون اجاره کردن.»

گفتمن: «نمی دونم در مورد چی حرف می زنید! کدوم ویلا؟ کدوم تعطیلات؟»

— یادت می‌آد تصمیم گرفتیم چند هفته‌ی آخر تابستان رو بریم سفر؟

— آره... حُب؟

— حُب یک ویلا با اجاره‌ی خیلی مناسب گیرمون اومنده.

— یعنی آن ها همسایه‌ی بغل دست ما می‌شن؟

باورم نمی‌شد: «یعنی شیلاتاب من می‌شه... همسایه‌ی بغل دست ما... اون هم دو هفته‌ی تمام؟»

آمد کنارم و تکانم داد و پشت سر هم داد زد: «پیت، پاشو! پیت پاشو!» با خودم گفتم، این پیت دیگه چیه؟ از وقتی به حرف افتاده به من پی ته گفته!

بعد، گوگوری، خواهرم، که فقط یک سال و نیم‌ش است، دورم رقصید و برام خواند: «پا... پی... پا... پی!»

مامان پیش آمد و گفت: «پیتر... چی شده؟ خوبی؟» قندعل گفت: «تا بهش گفتم دارم عروسی می‌کنم، غش کرد، افتاد!»

گفتمن: «نه. تا گفته می خوای با کی عروسی کنم، غش کردم، افتادم.» — مگه با کی می خوای عروسی کنم، قندعل؟

مامان طوری ازش پرسید انگار ما جدی جدی حرف عروسی قندعل را می‌زدیم!

قندعل گفت: «با شیلاتاب من!» گفتمن: «اسمش رو نبر که دوباره غش می‌کنم.»

مامان گفت: «حرف شیلاتاب من شد، یادم افتاد...» نگذاشتمن حرفش را تمام کند، گفتمن: «دوباره شروع نکنید که باز غش می‌کنم!»